



تحصیل صفت خوب و دوری از عیوب با پی گیری و استمرار امکان پذیر است

شما و من هرکدام اگر بخواهیم یک عیبی از عیبهای اخلاقی مان برطرف شود، باید پیگیر باشیم. اگر می خواهیم یک صفت خوب اخلاقی تحصیل کنیم باید پیگیر باشیم. بدون پی گرفتن نمی توان موفق شد.

شما و من هرکدام اگر بخواهیم یک عیبی از عیبهای اخلاقی مان برطرف شود، باید پیگیر باشیم. اگر می خواهیم یک صفت خوب اخلاقی تحصیل کنیم باید پیگیر باشیم. بدون پی گرفتن نمی توان موفق شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، جلسه اخلاق چهارشنبه 22 مردادماه آیت الله محمدعلی جاودان در ادامه از نظر شما می گذرد.

انسان یک حرف را عمل کند، بهتر از یک عمر حرف شنیدن مانند حرف شنیدن ماست که فقط می شنویم. یک داستانی هست. می گویند یک شاعری برای یک امیر یا پادشاهی شعر مدح گفته بود. ایشان هم گفت هفته آینده بیا هزار دینار پول بگیر. هفته بعد آمد و دید خبری نیست. گفت پس چه شد؟ پادشاه گفت تو یک حرفی زدی ما خوشمان آمد و ما هم یک حرفی زدیم تو خوشت بیاید. حالا بنده هم باید یک حرفی بزنم که در آن خواب و داستان باشد و شما خوشتان بیاید. الحمدلله راضی می شویم دیگر. یک ساعتی را در سخنی صرف کردیم که لذت بخش بود. لذا یک کمی حرف جدی می شود تمام دوستان حاضر، به خواب می روند. دوتا کلمه حرف که انسان به آن عمل کند، او را نجات می دهد. اما هزار کلمه حرف بشنود، از این حرف هایی که بنده هم شنیدم، به جایی نمی رسد.

راستش این است که حرف هایی که فکر کرده بودم را فراموش کرده ام. الان بنده هستم و شما. هفته گذشته یک مطلبی عرض کردم که سخنی بود که کار مردان بود. آن هم این بود که شما و من هرکدام اگر بخواهیم یک عیبی از عیب های اخلاقی مان برطرف شود، باید پیگیر باشیم. اگر می خواهیم یک صفت خوب اخلاقی تحصیل کنیم باید پیگیر باشیم. بدون پی گرفتن نمی شود. ببینید یک گناهی باشد و من امروز تصمیم بگیرم و آن را کنار بگذارم. می شود. یک کار خوبی هست و امروز تصمیم می گیرم و انجام می دهم. می شود. انجام عمل به تصمیم لحظه ممکن است. اما اگر من بخیل هستم و می خواهم این بخلم معالجه شود، با تصمیم نمی شود. باید کار کنم. هزار بار. حالا بستگی به عمق آن صفت بد دارد. باید هزار بار و ده هزار بار مقابله کنم و با آن صفت بد بجنگم.

چرا؟ چون ساختمان صفت بد، ساختمان مجرد است. امر مادی مانند یک سنگ است که آن را کنار می گذارم. اما اگر دلم یک چیزی را نمی خواهد آنگونه نمی شود آن را کنار گذاشت. باید رویش کار شود. کار شود. انقدر کار شود که دل عوض شود. دل هم یک مرتبه عوض نمی شود. ممکن است به صورت استثنایی یک آدمی باشد. اما آنها خیلی استثنا هستند. ماها باید پیگیر باشیم. اگر من بخواهم صفت شجاعت که صفت بسیار ارزشمندی است در من پیدا شود، من باید کار کنم. هزار بار کار شجاعانه کنم تا آن ترسی که در عمق جان من است بریزد. گاهی بعضی از دوستان می آمدند به من می گفتند که از چیزی در دل شان ترس داشتند. گفتم باید نسبت به آن پیگیر باشی. شاید اگر چند سال آن را ادامه بدهی، حداقل بخشی از ترسی که در دلت هست بریزد. فرمودند اگر می خواهی ترسی که نسبت به چیزی داری بریزد باید خودت را در آن کار بیندازی. با یک مرتبه نمی شود.

مثلا اگر من از آب می ترسم باید یک بار به هر سختی ای بود در آب شیرجه بزنم. اما با یک بار نمی شود. اگر فردا و پس فردا هم ادامه ندادی نمی شود. باز دومرتبه برمی گردد. چرا؟ چون جنس ترس از نوع جنس جان آدمی است. نه از نوع جنس بدن آدمی. چون جنسش از جنس جان آدمی است، یعنی از جنس مجرد و از نوع روح است، صفت روحانی است، احتیاج به تکرار دارد. خب مثلا من ده جور صفت بد دارم. خوش به حال آن آدمی که ده جور صفت بد دارد. خیلی خوش به حالش است. ما صدجور صفت بد داریم. حالا بعضی هایش خیلی بالفعل است و خیلی قوت دارد. دائما دیده می شود. بعضی کمتر است و اگر این یکی کنار برود، تازه آن معلوم می شود که آن صفت بد هم بوده. یک دانه نیست. آدم باید با یک مجموعه عظیم از صفات بد بجنگد. چگونه می شود؟ یا باید یک مجموعه از صفات خوب را تحصیل کند. صفت شجاعت یک صفت خوب است که لازم است. صفت سخاوت یک صفت خوب است که لازم است. تواضع یک صفت است. عمر آدم نمی رسد. عمر آدم برای تحصیل این صفات خوب و معالجه و مقابله با آن صفات بد نمی رسد.

حالا باز اینها استثنا هم دارد. یک ریشه دارد. صفات بد یک ریشه دارند و صفات خوب یک ریشه دارند. اگر آدم آن ریشه را معالجه کند و ریشه حل شود، حل شده. می گوئیم تمام صفات بد ریشه در شرک دارند. سر در شرک دارند. چون من از خدا نمی ترسم، این صفات بد را دارم. توحیدها. اگر من موحد باشم، همه صفات خوب را دارم. اگر من موحد هستم، همه صفات بد را ندارم. وقتی در توحید مشکل دارم، صدتا صفت بد دارم. ببینید این حسینیۀ تاریک است. وقتی شما می آید کف زمین هیچ چیز را نمی بینید. سنگ است؟ نمی بینید. یک لیوان است که اگر بیفتد می شکند و پایتان زخم می شود. نمی بینید. خدایی نکرده یک مفاتیح روی زمین است. نمی بینید. اما وقت روشن شود، یک ذره هم روشن شود، آدم می بیند. خب عرض کردم جایی که این صفات بد در آن است روشن نیست. اگر روشن شود، آدم می بیند که یک دانه و دوتا نیست. که بعد به فکر بیفتد و همه فکرها از سرش بیرون برود و فکر معالجه بیفتد. وقتی می بیند صد تا عیب جلوییش است و اگر اینها را معالجه نکند

برایش مشکل می شود، دیگر فقط به معالجه فکر می کند. وقتی تاریک است دیده نمی شود و اتفاقا تاریکی دل من هم به خاطر همان صفات بد است. آن را چکار کنم؟ تا تاریک است اصلا آنها را نمی بینم که بروم دنبالش. تاریکی اش هم از همان صفات بد است. عرض کردم یک ریشه دارد. اگر انسان ریشه را پیدا کند و بتواند آن ریشه را بزند، همه اش معالجه می شود و حل می شود.

یک وقتی مثال عرض کردم. عرض کردم یک وقت آدم شاخه های یک درخت را می بیند که در کنار هم روییده اند و وقتی نگاه می کنیم معلوم می شود همه اش به یک ریشه متصل است. مثلا نمونه این بوده که تنه سوخته بوده و این تنه را بریده اند و مثلا ده تا شاخه در این تنه گذاشته اند و پیوند زده اند و این ده تا شاخه از این ریشه نیرو می گیرد و آب می گیرد و مواد غذایی می گیرد و همه روییده و رشد کرده و بزرگ شده. حالا این مثال بود. از همان ریشه شرک که به این معناست که غیر خدا برایم مهم است، صدتا شاخه درآمده. اگر آن ریشه را خشک کنی، همه آن صفت ها حل می شود. اگر انسان موحد شد، دیگر از کسی نمی ترسد. دیگر دلش به پولش بسته نیست که نتواند برای یک قران دست در جیبش بکند. تمام صفات بدش حل می شود. درست بالعکس اگر موحد شد، تمام صفات خوب، زاینده توحید آدمی است. حالا دقیقا می توانیم به جای لفظ توحید محبت امام حسین را بگذاریم. اگر محبت امام حسین به دل انسان بیاید، همه صفات بدش حل می شود. اگر محبت امام حسین به دلش بیاید. حالا معمولا روضه خوان ها می گویند محبت امام حسین. علما می گویند محبت امیرالمومنین. ساختمان فرق می کند دیگر. اما فرقی ندارد. محبت امیرالمومنین و محبت امام حسین و توحید الهی یکی هستند. اگر اینها یکی نیست، بیهوده است. محبتی امام حسینی که سر در توحید ندارد، اصلا بیهوده است. وجود ندارد. محبت امام حسین درستی نیست. ریشه اش باید در توحید باشد. محبت امیرالمومنین اینگونه است. اصلا محبت امیرالمومنین یعنی ایمان و ایمان هم یعنی خدا یکی است دیگر. بنابراین اینها فرقی ندارند. اگر یک چیزی پیش بیاید، مانند داستان حضرت حر که یک حادثه برایش پیش آمد و یک مرتبه رفت در سری یاران امام حسین. آنها همه از محبت امام حسین سرشار بودند.

شب عاشورا امام حسین به آنها فرمود که بروید. اینها فقط با من کار دارند و با هیچ کدام از شماها هیچ کاری ندارند. شاید هم فرمود که هرکدام که می روید دست یکی از زن و بچه من را هم بگیرید و بروید. به آنها هم کسی کار ندارد. فقط با من کار دارند. گفتند آخر کجا برویم؟ کجا برویم؟ آنها از آنجا سرشار شدند. بعد هم گفتند ما به بهشت کار نداریم. حالا کاری ندارم. این بحث ضمنی بود. اگر انسان به محبت امام حسین برسد، بفرماید به محبت امیرالمومنین برسد، بفرماید به محبت امام زمان برسد، فرقی ندارد و یکی است. همه اینها گل و درختی است که از ریشه محبت خدا و توحید الهی روییده است. حالا فرقی نمی کند. در هر صورت هرکدام از اینها همه دردها را یک جا دوا می کند. انسان چگونه به این محبت برسد؟ تکبر من باید معالجه شود تا امکان دوست داشتن امام حسین بیاید. نمی شود. آدم متکبر به دوستی نمی رسد. آدم بخیل نمی رسد. اصلا نیست. نمی شود. محبت ریشه همه صفات بد را می بُرد و می سوزاند و از بین می برد. اگر ریشه همه صفات بدت را سوزاندی، به محبت می رسی. اینها دو سوی یک سکه است. به صورت تعامل و طرفینی است. توحید همه صفات بد را می سوزاند. اگر صفات بدت را معالجه کردی، به توحید می رسی. ببینید این مرحله سوم وجود آدمی است. مرحله اول وجود آدمی عمل اوست. مرحله دوم وجود آدمی صفات خوب یا خدایی نکرده صفات بدش است. اعمال و صفات خوب یا بد. مرحله سوم وجود آدم آن توحیدی است که به آن رسیده. آدمی که موحد است، آدمی است که متواضع است. امکان ندارد یک ذره تکبر در دلش باشد و توحید داشته باشد. خب به طور طبیعی اگر انسان بخواهد راه را ببیماید باید از راه عمل بیاید. عمل کند و عمل کند. عمل درست.

در آیه 9 سوره مبارکه عنکبوت می فرماید: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ. یک قانون. کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، ما حتما حتما آنها را در جرگه صالحان وارد می کنیم. صالحان چه کسانی هستند؟ کسانی که دیگر جز سخاوت و شجاعت چیزی در دل شان نیست. صالح است. یعنی آدم درست. ببینید اگر من از غیر خدا می ترسم یعنی نادرستم. یعنی مشکل دارم. شکسته ام. یک گوشه ای از ظرف من شکسته است. اگر بخیل یک گوشه بزرگش شکسته. وقتی سخی و شجاع و متواضع است، درست است. این آدم درست شده است. می گویند آدم با عمل صالح درست می شود. اگر من عمل سخاوتمندانه انجام دهم، من را سخاوتمند می کند. عمل شجاعانه انجام دهم، ترس از دل من می رود. عمل سخاوتمندانه بخل را از دل من می برد. عمل متواضعانه تکبر را از دل من می برد. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عمل صالح یعنی عمل درست. عمل درست، یعنی عملی که سخاوتمندانه است، عملی که شجاعانه است، عملی که متواضعانه است و همه اعمال خوب. یک مطلب دیگر. من وقتی ترسو باشم، نمی توانم درست نماز بخوانم. وقتی بخیل باشم، اصلا نمی توانم درست نماز بخوانم. وقتی متکبرم، نمی توانم درست نماز بخوانم.

در هر صورت با عمل سخاوتمندانه، با عمل شجاعانه و متواضعانه انسان آدم متواضع، سخاوتمند و شجاعی می شود. تکرارها. تکرار را فراموش نکنید. تکرار. تکرار. تکرار. این بوده که راه سخت بوده. این کارهایی که دارید انجام می دهید، نمی شود وسطش یکی را بر خلاف انجام دهید. مرحوم آقای راشد شرح احوال پدرش را گفته است. پدرش یک تحفه ای بود. آخوند ملا عباس تربتی. اگر شرح احوالش را پیدا کردید بخوانید. آدم باور نمی کند که می شود انقدر خوب بود. ایشان می گوید من تمام عمرم فقط دوبار به نظرم آمد که عمل ایشان طبق هواست. من می گویم چرا آن دوتا را هم می گویی؟ آن را هم تو اشتباه می کنی. تمام عمر داشت تمرین مبارزه با هوا می کرد. تمام عمر. این یک کمی سخت است. یک کمی. همت بلند می خواهد. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ آدم صالح می شود. ببینید عمل صالح داریم و آدم صالح. عمل صالح یعنی چه؟ همان عملی که عرض کردم. یعنی عمل متواضعانه. عمل سخاوتمندانه. عمل درست. عمل درست ثمر می دهد.

آدم تبدیل به آدم درست می شود. در دل آدم درست توحید می روید. یک گلی است که فقط در دل آدم درست می روید. محبت امام حسین در دل آدم درست می روید.

ان شاء الله همین مقدارهایی که ما محبت امام حسین داریم، ما را نجات می دهد. اگر این را ببریم، همین ما را نجات می دهد. اما. ببینید شما یک دریا در برابرت هست که اصلا کرانه ندارد. انتها و ساحل ندارد. از این دریایی که اصلا ساحل ندارد، فقط نوک انگشتت را زده ای و فقط یک کم انگشتت تر شده است و می خواهی به همین اکتفا کنی. همه دریا را می توانی پیدا کنی. می توانی بروی در این دریا غرق شوی. می توانی غرق شوی. نمی شود. فقط نوک انگشتت را می زنی. ما از امام حسین به این اندک اکتفا کرده ایم. این مقدار باشد هم خوب است ها. نوک انگشتان را زده ایم و یک ذره ای خیس شده است. خیلی بیشتر از این می تواند باشد. عرض کردم این یک دریای بی انتهاست. شما می توانی در این دریای بی انتها غرق شوی. عطار یک شعری می گوید که از شعرش چیزی یادم نیست. اما داستان یک خشت و یک پاره سنگ است. خشت را انداختند در دریا. خشت در دریا چه می شود؟ یک مدتی بعد دیگر نمی بینی اش. غرق می شود و می رود. پاره سنگ چگونه؟ هنوز هست. در دلش یک ذره آب رفته؟ نرفته. اینگونه است. آدم می تواند آن خشتی باشد که به دریا برود و دیگر هیچ چیزی از آن نماند.

همین تازه به دوست مان گفتیم شما خاطره ای نداری؟ گفت چرا. من یک وقت به جبهه رفته بودم. روز بود. به بازیدراز رفته بودیم و دیدیم آن دوستان دارد گریه می کند. گفتیم چه خبر است که دارد گریه می کند؟ گفتند از دیشب دارد گریه می کند. شما آدمی دیده بودید که از شب قبل تا فردا صبح روز ساعت 10 گریه کند. تمام شب گریه کرده. گریه اش به روز رسیده. نمی شود. شوخی است. نمی شود. چه شده؟ چرا اینگونه شده؟ می گوید از دیشب دارد این را می گوید که آقا من از شمر کمترم؟ شمر امام زمانش را دید. من شما را نمی بینم. همین را می گوید. از دیشب دارد گریه می کند. این نمی شود. آدم نمی تواند اینگونه گریه کند. مگر اینکه وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ باید عمل کرده باشد. کار کرده باشد. باز از همین ایشان گفتند روز همینطور داشت که گریه می کرد که دیشب خوابم برده و نماز شبم قضا شده.

ما نماز صبح مان هم قضا شود گریه مان نمی گیرد. آدم می داند که این آمده لب دریا و پایش خیس شده. آن وقتی که آدم غرق شود، آنجا چه می شود؟ اگر آدم در محبت امام حسین و محبت خدا غرق شود، اصلا اینجا دیگر نمی شود. بروزش اینجا ممکن نیست. ایشان یک محبتی است که بروز کرده. آن دیگر اصلا نمی شود بروز کند. ما حاج آقای حق شناس را می دیدیم دیگر. هیچ بروزی نداشت. از آنچه که درونش می گذشت هیچ بروز خارجی ای نداشت. نمی فهمیدیم چه می گذرد و چه می شود و آنجا چه خبر است. اصلا این دنیا برای بروز آن وقتی آدم غرق شده. یک کلمه خلاصه عرض کنیم. بدون اینکه آدم کار کند، نمی شود. بدون اینکه کار کند نمی شود. حالا کمی برای بزرگ ترها عرض می کنم. شما نمازت را جماعت و اول وقت می خوانی.

فرض کن یک ساعت برای نماز شب بیدار می شوی. هر روز زیارت عاشورا می خوانی. اینها حداقل کار است. این کاری که می گوئیم اینها نیست. کار خیلی بیشتری لازم است. یک کسی کاری می کند و تمام روز پایش را گذاشته روی جگر خودش. خب این حساب می شود. همان دوستی که عرض می کنم رفته بود بازی دراز و دیگر نیامده بود. مثلا رفته بود و جنازه اش را آورده بودند. خب تو شبانه روز داری کار می کنی. خب این شبانه روز همه اش حساب است. اما من روز می روم سر کار و زندگی ام و دنبال کسب و یک نمازی هم می خوانیم. خب اگر نماز نخوانی که اصلا مسلمان نیستی. یعنی کارهای ما در حد اینکه مسلمان هستیم یا نیستیم است. اگر کار بیشتر بکنی، اگر کار بیشتری بکنی. می گفتند مرحوم آقای امینی به یک کتابخانه می رفت که شخصی بود. به صاحب کتابخانه می گفتند شما در را ببندید و بروید. شام چگونه؟ یاد شام نبود. خواب چگونه؟ هفده ساعت از یک بیست و چهار ساعت را داشت کار می کرد. این کار است. این کار ثمر می دهد. جاهای بلند را به هرکسی نمی دهند.